

چاووش خورنانان و نقالان در تذکره‌ی معرفت وجودی
خویش آورده‌اند:

باری، نقل در این میدان دلی پاك می خواهد، چشمی پاك،
نفسی گیرا و دمی اثر بخش! و تا منزّه و مهذب نباشی، حرف و
کلامت بر دل ها نمی نشیند و خلعت این نقل بر اندامت برانزده
نیست.

می دانم؛ نوشتن در شکل عام و نمایشنامه در شکل خاص،
نوعی ارایه‌ی جانانه‌ی جنون است. سرزمینی ست ناشناخته که
در آن نویسنده، نمایشنامه نویس، به مدد کوشش و خلاقیت و
تکنیک کمال روشن بینی را در پایان خلق اثر ظاهر می کند.
نوشته هر چند بازیافت زندگی ست، اما بازتاب ناب آن هم
هست. نوعی مایه‌ی جان است که آدمی [نمایشنامه نویس] در
خویشتن خویش دارد. خویشتنی که انسان وار، در جوار
انسان، ظاهر می شود، مکاشفه می کند.

من نمایشنامه را نوعی انسان می دانم که در قاب صحنه ظاهر
می شود و جانی دیگر می گیرد. نوشتن گونه‌ی ظاهر شده‌ی
یک حس در پرتو خورشیدی ست که مایه‌ی آدمی، جان آدمی،
ریشه‌ی آدمی، اعتقاد آدمی ست. هیچ چیز نمی تواند این مایه را
دور بیندازد مگر زندگی، خود زندگی! درست زمانی که نوشته
از «زندگی» دور شود.

و جنگ هشت ساله‌ی ما، درست تر، دفاع جانانه‌ی ما،
نوعی زندگی بوده است و نوعی زندگی هست. برای ما که از آن
مایه‌ی رحیم، هنوز رحمت می گیریم. از مایه‌ی زندگی هشت
ساله‌ی دفاع مقدس. چه بوده ایم و چه شده ایم؟! در بطن این
کشاکش، جان باختن، جانبازی، آزادگان، ما
نمایشنامه نویسان در جستجوی روح و امدار خودمان بوده ایم.

پلی میان صحنه و سنگر. راوی شرح و نه راوی شهر. بیشتر
خواستیم شرح دهیم که چه هستیم و این را بیشتر به شرح خود
واگذارشته ایم. آینه بر خود تابانده ایم. دلمشغولی ها،
حسرت ها؛ و باری شده ایم این. نمایشنامه نویسانی از قافله‌ی
«اصل» عقب مانده. اما «اصل» را همان زلالی زلال ترین
روزهای شرحه شرحه را، هی تفصیل کرده ایم. فراموش
کرده ایم که آن ها، آن مردان مرد، «ارض» را واگذارشتند و
زندگی را پلی ساختند میان دنیا و دین. و صد این که دین،
معرفت دینی، معرفت جانبازی و اشتیاق این معرفت را آینه‌ی
وجودشان کردند. ما نمایشنامه نویسان دفاع مقدسیم.

می نویسیم، تکثیر می شویم، چاپ می شویم. با گذشتن پنج
سال تمام از جشنواره‌ی دفاع مقدس ما نیز گل کرده ایم. اما
هنوز بارور نشده ایم. چرا نتوانسته ایم سند واقعی آن چیزی
باشیم که ادعایش را داریم؟ ما نمایشنامه نویسان دفاع مقدس،
آغازگر تئاتر دفاع مقدسیم. تئاتر به صورت آنچه در کشور ما
محقق شده، از ما-نویسندگان-آغاز می شود؛ یعنی از انتخاب
نمایشنامه! زاویه‌ی دید ما به ارزش های دفاع مقدس زاویه‌ی
دید جاری بر صحنه خواهد بود. کجایی هستیم؟

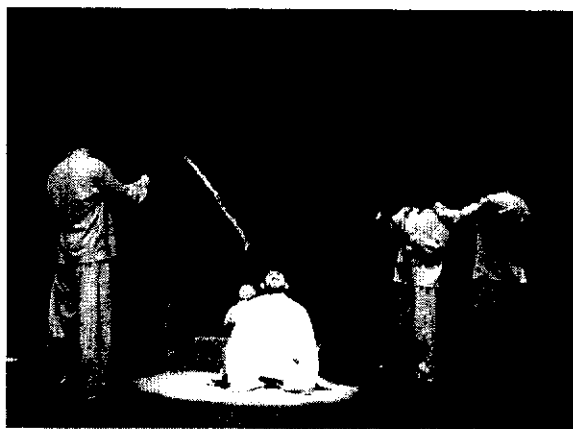
به قولی: نشسته برفرش و پرواز کرده به عرش!
عروج رزمندگان، آمدن جانبازان، آزادی آزادگان، خیل

به رؤیت نمایشنامه نویسنده

تأملی در نمایشنامه نویسی دفاع مقدس

سعید تشکری

از سعید تشکری (متولد ۱۳۴۲ در قوچان و ساکن مشهد)
تاکنون هشت نمایشنامه (نیمی از آن ها در مجموعه های تئاتر
مقاومت) چاپ شده، به همراه تعدادی قصه و مقاله در
مطبوعات؛ و آثاری تازه نیز در دست انتشار دارد. این «تأمل»
در تئاتر دفاع مقدس به ویژه از این حیث که نوشته‌ی یکی از
دست اندرکاران پیگیر این گونه‌ی نمایش است، اهمیتی
دوچندان می یابد.



«طعم خوش خون» - کار معبد موحدی از رودان

صورت دوم:

زمانه‌ی بعد از جنگ است. سال ۶۷ تاکنون، تا ابد. دنیا عبوس است، تلخ است. آدم‌های رزمنده‌ی عاشق دیروز، جانناز دیروز و امروز، آزاده‌ی امروز، همه تنه‌ایند. عشق مرده! زندگی مردگی ست. همه «آه» است و دم. هوا ابری ست. کو خورشید؟ همیشه باید جنگ باشد تا آفتابی لب در گاه باشد و ما گرم شویم؟

باز هم دریافتی کاملاً حسی. زوایای شدن و زوایای بودن. زوایه‌ی دید ما به صحنه می‌خیزد و شلیک می‌شود. شعر می‌سراییم. نماد تمثیل، اسطوره، همه زیر ساخت ارابه‌ی موجودیتی می‌شود که در عمل این چنین نبوده است. آن‌ها ادب مقاومت نمایشی دنیا آثار ماندگاری خلق شده‌اند، آن‌ها ادبیات مقاومت را ارابه‌ی نوعی بیان روانشناسانه و اجتماعی و منطقی نگه و تسلسل وار زمانه‌ی خود دانسته‌اند. «دازن»، «شویک» و «ننه کارا»ی برشت، همه در کشاکش جنگ، ارابه‌ی محیط خود هستند و سند وجودی بودن خود. و برشت نویسنده‌ی ارابه‌گر پر خون و عطشناک زمانه‌ی خود می‌شود و هنوز نفس می‌کشد. چون آدمیانی خلق کرد که نفس می‌کشند. بسیاری از شخصیت‌های نمایشی ما که بیشتر تیپ هستند، با اسم معرفتی خود قرار است معرفت پیدا کنند! هویت موازی هیچ گاه شخصیت حقیقی نمی‌آفریند و شبیه‌سازی می‌کند. اسطوره‌ها بر فضای متن ما سایه می‌افکنند و اسطوره، از میان آتش به گلستان می‌رسد و ما هم! ساده‌تر این که ما یا اسطوره‌سازی می‌کنیم و یا اختراع. شخصیت باید از مسیر خاکی به زلالی برسد! شخصیت‌های ما از قبل زلالند. خورشیدی، آفتابی!

گفته‌اند: زیستن و خلق کردن از یکدیگر جدایی ناپذیرند. پس باید زیستنی را انتخاب کرد و خلق کردن را بوجود آورد. این مرز در نمایشنامه‌های ما مفقود است.

بردار شخصیت‌های ما قبل از این که زیستن را درک کنند، خلق می‌شوند. به گونه‌ای شبیه به هم و فاقد انسجام بافت دراماتیک. می‌گویند: جاودانه‌ها هم حتی پیر می‌شوند! اما شخصیت‌های ما یا از قبل پیر بوده‌اند و یا هیچ گاه پیر نمی‌شوند. پیر به مفهوم مراد و پیر شدن به مفهوم مطلق معرفت. خلق هر کارا کتر، نویسنده راملزم می‌کند تا قوه‌ی

جان برکفان، مادران، پدران سوگوار شادان، همه ذکر عرش است. اما نتوانسته‌ایم آن چروک و چین، غم نهفته بر قلب مادر، آن شب برف نشسته در خون، آن پاره پیکری که بر آب سستی ارونند پیش می‌رود - چه مردانه هم پیش می‌رود - ... همه را آیا توانسته‌ایم حس کنیم و منتقل سازیم؟ حس خود آن‌ها! بیشتر حرف زده‌ایم. نگاهی به آثار منتشر شده بیندازیم. اغلب آثار توصیف می‌شوند. روایت داستانی هستند، شعرند، وصف دل، وصف کوچ و نه خود معرفت دل، خود کوچ، همیشه از فرش که بر آن نشسته‌ایم، بریده‌ایم و مدام در عرش ذهن پرسه می‌زنیم. دانسته‌های مان ذهنی ست. سرریز از ستاره، خورشید، نور، دل، کوچ، همه اش ستاره ... وهمناک است. بر فرش نشسته‌ایم و قرار است دیدنی‌ها را بنویسیم و بازیگر و تماشاگر در یک نشست آن را کشف کند. ظاهراً جای مان را عوض کرده‌ایم و کشف تماشاگر و خواننده را وظیفه‌ی خود می‌دانیم. نمایشنامه نویسی دفاع مقدس به گواه سه کتاب منتشر شده‌ی تئاتر مقاومت کوشیده است مقاومت کند و ببالد. ما بالیده‌ایم اما قهرمانان ما به قد خودشان نیالیده‌اند. بازیکی تئاتر دفاع مقدس به حرمت تلاش‌های برگزار کنندگان، اعم از مسئولین، هنرمندان، شرکت کنندگان همه به راهی وسیع ختم شده. اما قهرمانان صحنه‌ای ما شبیه خود ما شده‌اند و نه اصل خودشان و نه حتی شبیه به خودشان.

وصف آن چیزی شده‌اند که ما می‌خواهیم و نه آن که خودشان می‌خواسته‌اند! راه آفتابی آن‌ها همیشه سبز است و چراغ ما منتظر سبز شدن. ما هنوز منتشر می‌شویم و در این که هنوز جوانیم، داریم برگ و بار می‌گیریم، داریم ریشه می‌دوانیم، شک نخواهیم داشت. من احساسم را با بحرانی که نمایشنامه نویسی دفاع مقدس دارد بیان می‌کنم. ما در حال تکثیر من پنهانی خودمان هستیم و نه مای همسنگران دیروز. شهیدان یکه و دل افروزان این سرزمین عمل و قیام اهل عاشورا، شور و شعور، همانان که نازکانه پیش می‌رفتند و مردانه تصمیم می‌گرفتند. ما از دو صورت در ارابه‌ی این مردمان دریا دل پیش نرفته‌ایم.

صورت یکم:

زمان، زمانه‌ی دفاع است. شهریور ۵۹ تا تابستان ۶۷ جنگ است، تیر است، تفنگ است، موشک است، گریه است، مردانگی، غیرت، شوکت، عزت، باروت و کاتیوشا و خمسه خمسه و مین و منور. آدم‌ها زلالند. زلال و آبی. همه جا لاله است و بذر شقایق. همان گونه که ما می‌گوییم و زندگی شعر می‌سراید. چون جنگ است پس باید همیشه جنگ باشد تا زندگی زیبا باشد.

دریافتی کاملاً حسی، احساس به مفهوم بلعیده شدن زوایای زیبا و زندگی گونه‌ی خود زندگی در جنگ. آثاری خلق می‌شود که بیشتر تهییجی‌اند تا تحلیلی و بیشتر به دوره‌ی دفاع مقدس ملت مان برمی‌گردد. کمی دیر آمده‌ایم و مردم ما می‌گویند کجا بودی اخوی؟!

تخیل و ابداعش را فعال کند و تحلیل حیات شخصیت مبتنی بر حیات واقعی است.

آدم های ما و نه انسان های به وجود آورنده ی هشت سال جاری در عطر خون و شهادت و ایمان، زیر بار معرفت عقده های ما از چالاکتی باز می مانند. حرآفند! می دانند چه خواهد شد.

مشکل ما کجاست؟ ما شخصیت را در زاویه ی دید دفاع مقدس می خواهیم داشته باشیم. می گوئیم تئاتر دفاع مقدس. پس باید اول تئاتر باشد. یعنی شخصیت باشد و بعد شخصیت رزمنده!

درس اول: نگوئید تکراری ست. در تکرار ما جهش نکرده ایم. معرفت شخصیت و معرفت میدان عمل شخصیت درسی ست که فراگرفتن لازم برای گفتمان و دیالوگ است. باید باور کنیم که ما نیز «ساده دل هستیم که رؤیایها بر آن بنا می گردند و قوس عمر کوتاه مان با خوابی به سر می آید.»

بازتاب دریافت شده از این دیالوگ شکسپیر در نمایشنامه ی «طوفان» ما را به سوی یک آرمان خواهی، آرمان گرایی و نوعی «پروتوتیپ» جلو خواهد برد. آرمان گرایی و رؤیایخواهی اساس عمل ما شده است. نوعی پروتوتیپ خواهی وجود دارد. اشکال هم همینجاست. ژانر نمایشی دفاع مقدس که بر آن شرح و تأویل بسیار رفته. اساساً تئاتری پر خون و پر تحرك می باشد. در این نوع آثار شخصیت ها پویابند و نه ایستا و در آثار ما شخصیت ها عمدتاً ایستایند. عقده گشایی ها و عقده مندی های نویسنده، بر شانه ی شخصیت سنگینی می کند. و گونه ی نمایشی «پروتوتیپ خواهی» اساس تفکر ماست، خواسته یا ناخواسته.

پروتوتیپ یا پیشین تیپ می گوید:

- اما او خود من هستم!

این دیالوگی ست که بسیار هنرمندان درباره ی شخصیت های خود گفته اند.

فلویر درباره ی «مادام بواری»، تورگنیف در داستان «اولین عشق» سامرست موام در «حاصل عمر»، پروست در «خانه ی سوان» و کوندرا در «بار هستی» و این طرف استریندبرگ، کافکا، دورنمات و حتی برشت! پس در این گونه نگاه کاراکترهای ما بیشتر ادبی هستند تا وجودی. کاراکتر ادبی می گوید باید نخست مرا درك کنید، باید به زندگی، رنج ها و خواب های من وارد شوید! شخصیت موجودی تخیلی ست و در آثار ما تجربی می شود، پس آدم های واقعی دفاع مقدس کجا هستند؟ آن ناشران ستیز با کفر، آن ترجمان عقل سرخ. آن ها که کاملاً به زبان فصیح کوچه حرف می زدند، عمل می کردند و سند ششدانگ رسیدن به وصل جانان را امضا می کردند. ساده، خودمانی فرهنگ جبهه را ساختند. کجایند؟ شعر می گفتند یا شرح می گفتند؟ این ها همه از بحرانی سخن می گوید که ما هنوز نتوانسته ایم در اساس خوب حرف بزنیم. بیاییم با خودمان مهربان باشیم. با اندیشه همان، با بازیگران و

درست تر با تماشاگران. بیاییم یک بار دیگر رویکردمان را مرور کنیم.

ادبیات نمایشی دفاع مقدس به گواه سه کتاب منتشر شده ی تئاتر مقاومت علاقه مندی خود را در ارایه ی نوعی پروتوتیپ نمایشی اما عملاً داستانی نشان داده است. پروتوتیپ که کوشش می کند مبنای خود را به پیش فرض مذهبی، آیینی بگذارد و این در تمام هنر مقاومت ما اعم از نقاشی، گرافیک، ادبیات داستانی و سینما چه در دوران دفاع مقدس و چه اکنون کاملاً مشهود است. تحرك دینی و نمادهای مذهبی ما از سنت عاشورای حسین (ع) تا ادامه ی خاندان عترت (س)، استفاده از آیین ها و نمادهای آیینی و منطقه ای، علاقه مندی هنرمندان و نویسندگان را به ارایه ی پروتوتیپ و خویشتن گونه ای نشان داده است همان طور که در ادبیات داستانی حضور نویسنده امتداد شخصیت داستانی شده است و این حرکت داستانی به واقع در ادبیات نمایشی ما ناخود آگاه وارد شده است. و این خود در اساس، اصلاً نوعی نگاه دینی ست. و در همه ی ادبیات معاصر دنیا دینامیک مؤثر در ارتباط با مخاطب مذهبی ست. اما اساساً میدان نمایش خلق لحظه ای دراماتیک است و نه توصیف.

پروتوتیپ ها نخست در ادبیات داستانی وارد شدند. هر چند قبل از آن در «لیخند ژوکوند» در طراحی سوررئالیستی دادا، در کودك پیکاسو، و خانه ی ونگوگ نیز تجلی یافته بود. اما در شانزده پروتوتیپ ارایه شده که محصول بررسی های ادبیات داستانی ست به شرح زیر طبقه بندی شده: پروتوتیپ تاریخی، هنری، مذهبی، سیاسی، طبقاتی، انسانی، ژورنالیستی، ادبی، اساطیری، زندگی نامه ای، خاص و متمرکز، روانی، حدیث نفس، تخیلی و فلسفی.

گونناگونی پروتوتیپ ها یا پیشین شخصیت در آثار هنرمندان معاصر دنیاهنوز ادامه دارد. که ادامه ی آن در ادبیات نمایشی ما هم دیده می شود. این خود نوعی واکنش خویشتن خواهی، دین خواهی و درست تر حضور هنرمند عقیده مند و آرمانخواه را جلوه گر می سازد. پروتوتیپ با منشاء دفاع مقدس از منظر دینی و عاشورایی باید به نوعی معرفت مذهبی برسد همانطور که هنرمند پروتوتیپ باید اجتماعی عظیم را در مغز خود بگنجانند تا بتواند شخصیت خود را ایستا نسازد. اجتماع اسطوره ها، آیین ها، مناسک و همه ی این ها ظهور یک تئاتر مدرن مذهبی و روشن را به وجود می آورد و این خود، گامی خوب برای تئاتر ما و به ویژه برای نمایشنامه نویسی ماست به شرطی که این اجتماع در راه خلق نمایشی گام بردارد تا خلق داستانی.

ما می توانیم خالق یک پروتوتیپ دفاع مقدس باشیم تنها به شرطی که بردار تحول او را درست طی کنیم. آن گاه می توانیم به مجموعه ی پروتوتیپ های نمایشی معاصر در قلمرو ادبیات مقاومت دنیا، شخصیت های نوینی را، نه جهان وطنی عقده مند، که ایرانی - اسلامی عقیده مند ارایه کرده باشیم.

شناخت شخصیت:

ما نیز ماده ای هستیم که رؤیایها بر آن بنا می گردد!

خلق شخصیت های اسرارآمیز مورد علاقه‌ی ما بوده و خواهد بود. چگونه می‌توان «سر» را یافت. سر در نبودن ارتباط ما با شخصیت است. رمز و راز، حلقه‌ی مفقود شده‌ی آثار ماست. آثاری تخت، فاقد کنش و کشش. و عمدتاً سترون. آفرینش شخصیت نمایشی ما بیشتر «آفرینش بدلی» است. که این آفرینش بدلی ما را بسوی گفتمان شعری، کنش بیرونی و نه درونی و می‌دارد. عمل باید درونی باشد و از بیرون کشف شود. کنش میان درون و بیرون شخصیت محصول کنایه است. کل یک شخصیت یعنی تحول مرکب. فقدان تحول مرکب در آثار نمایشی ما باعث می‌شود که آدم‌ها بسیار شبیه به هم باشند. و گویی که آدم‌های سه مجموعه‌ی چاپ شده‌ی تئاتر مقاومت به طور مثال، شبیه به هم هستند. البته با تفکیک موضوعی. مثل جانبازی. نمایشنامه‌هایی نوشته شده که جانباز در چند موقعیت برایش اتفاق می‌افتد و این چند موقعیت محصول کار چند نویسنده است که شخصیت چند جانباز را خلق کرده‌اند و نه یک نویسنده. هر شخصیتی چنان که قرار باشد در صحنه‌های ما هستی بیابد و تنفس کند نیاز به یک «دریافت انسانی» دارد. یعنی شخصیت باید نفس بکشد و ما با نفس او نفس بکشیم و به سفر برویم. شادی و غم، خنده، شجاعت، دلآوری، ایمان، شک، گریه، زخم، ترکش، و حالا وقت کشف ماست. «او» که بوده؟ که خواهد شد؟ و یا چگونه «او» مانده است!

ما داستان نمی‌نویسیم که توصیف کنیم. ما نقاشی نمی‌کنیم که برتره بکشیم. ما عکس نمی‌گیریم. ما نمایشنامه می‌نویسیم. یعنی من نمایشنامه‌نویس با طرح خطوط گرافیکی، شخصیتی خلق می‌کنم که ساحت او، ساحت شخصیتی است که قرار است ادامه یابد. ادامه یعنی زندگی، کشف شهود و نه پایان!

گفته‌اند: اگر شخصیتی را با توجه به دانسته‌های تان خلق کردید باید پا را فراتر از عکس گرفتن بگذارید. و همه‌ی ابعاد او باید ترسیم شود. و این شخصیت جامع می‌باشد. ما همیشه در مبحث تعریف دچار مشکل بوده‌ایم. زیرا هر نویسنده و صاحب نظری بر اساس مبانی ذهنی-ایدئولوژیکی خود شخصیت را تعریف کرده است. اما عمدتاً گفته‌اند: ریخت شناسی شخصیت باید بر مبنای پدیده‌ی پدیدار شناختی باشد. این نظریه پردازان شخصیت راقوله‌ای ایستا در مفهوم اطلاعات و کنش مند در مقوله‌ی کشف می‌دانند و پویایی رفتار او کشف شدنی است و نه توصیف شدنی. یعنی من شخصیت از طریق مای تماشاگر تبلور می‌یابد. و این ایهام و ایجاز وظیفه‌ی مای نویسنده است و این به عهده‌ی کنش‌های ایجاد شده توسط نمایشنامه‌نویس می‌باشد.

کنش‌گری شخصیت: یعنی میدان کنش شخصیت نمایش در میدان معرفتی عمل او مسیر الف تا ی را طی کند.
کنش‌گری کلامی: یعنی میدان کنش کلام شخصیت در حوزه‌ی معرفتی کلمات ارایه شده توسط او بار هم مسیر ابداع،

تخیل و تحرك را طی کند و پرش ایجاد نشود.

کنش‌گری نام‌شناسی شخصیت: یعنی زمانی که ما از نام‌های متعارف استفاده می‌کنیم شخصیت ما به تیپ تبدیل می‌شود. بیشتر شخصیت باید در میدان مفهوم عمل کند تا در میدان نام. اسطوره باید زیرساخت شخصیت باشد و نه جریان رویه‌ی متن.

کنش‌گری محیط: محیط ارایه کنش، محیط و حوزه عمل او باشد و پرداخت نمایشی بتواند شرایط معرفت محیطی او را فراهم آورد.

کنش‌گری دیالوگ: شخصیت‌ها از طریق دیالوگ بیرونی، گفتگو، راه رسیده به درون را مهبای کشف - ما - سازد.

برای این که شخصیت داشته باشیم باید کنش، گفتمان، نام و محیط را بیرونی سازیم. مثال این که تو ترکش خورده‌ای. ترکش باید حس شود و نه گفته شود. به قول ویکتور هوگو «در نهایت هر کس چیزی به کسی می‌گوید» مهم این است که آن چیز دریافت شود و نه گفته شود.

حالا با این تعاریف - پرتوتیپ‌های نمایشی ما، یا درست‌تر شخصیت‌های ما به جای کشف، پیش‌بینی تیپ هستند یعنی از قبل لورفته‌اند و یا اصلاً بدنیا نمی‌آیند. زادنی نبوده تا بزرگ شدنی باشد.

روزی مسیح (ع) با حواریون خود قدم می‌زد. از او پرسیدند که پایان ما چگونه است؟ مسیح (ع) به آنان روی کرد و پرسید: مگر درباره‌ی آغاز زندگی تان چیزی می‌دانید که می‌خواهید پایانش را بدانید؟! گرونفسکی می‌گوید: در جریان کار تئاتری هر گاه که رابطه‌ی عمیقی میان من و بازیگرم ایجاد شده، در برابر خود شخصی یافته‌ام، که دیگر یک هنرمند نبوده است، بلکه یک انسان بوده؛ همین، یک انسان. ما برای این نمایشنامه نمی‌نویسیم که در یک جزیره‌ی پرت، با انسان‌هایی بدوی، آموزش تعلیمی آنچه بر جنگ رفته بگوییم. بل به آن‌ها می‌خواهیم بگوییم قسمتی از تو، قسمت ناب و خالص تو را در روزهای عشق و آتش و خون کشف کرده‌ایم و حالا بر پایه‌ی این کشف و شهود تو معرفتی تازه بیاب. پرتوتیپ نمایشی دفاع مقدس می‌تواند مثل هر هنرمند واقعی با عمل قاطعانه و خالصانه درمقابل هر قدرتی بایستد، مثل صلابت رزمندگان ما در مقابل کفر. این پاره‌ی مبارک تاریخ این سرزمین، همه‌اش عاشوراست و برماست که از این عاشورا به معرفت برسیم، معرفت تئاتری.

صحنه جان گرفته و دل جلا. جلای این جان‌ها از نفس مشرقی آدم‌هایی است که شخصیت‌های همیشه زنده‌ی روزگار عاشقی و دیار همیشه آفتاب عاشورایی است.

بی عشق مردگی است و با عشق زندگی
آنچه رفت و آنچه می‌آید - می‌گوید:
در راه که می‌آمدی سحر را ندیدی؟